

شیخ انصاری و مسئله ولایت فقیه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۱

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۲/۱۵

محمدحسن فاضل گلپایگانی*

چکیده

سیر تاریخی فقاہت شیعه، نشانگر این حقیقت است که یکی از مباحث مهم فقهی، بحث از «ولایت فقیه» بوده، فقیه جامع‌الشرایط دارای سه منصب «افتاء»، «قضا» و «ولایت تصرف» است که منصب سوم - ولایت تصرف در اموال و انفس - ناظر به بحث اصلی ولایت فقیه از منظر شیخ اعظم مرتضی انصاری می‌باشد.

در مقاله پیش‌روی، درباره استقلال و عدم استقلال ولی فقیه در تصرف و در نهایت، دیدگاه شیخ اعظم عبارت است از اینکه تمام کارهایی که بازگشت به اقامه نظم، اجرای عدالت، اخذ حقوق و حفظ ثغور دارد، در عصر غیبت امام عصر (عج) به عهده فقیه عادل واجد شرایط می‌باشد. در نوشتار حاضر، انظار عالمان و فقیهان برجسته دیگری از جمله آیات عظام

* استاد حوزه علمیه قم.

شیخ محمدحسین کاشف الغطاء، محقق کرکی، محقق نراقی (ملا احمد)،
شیخ محمدحسن صاحب جواهر، سید محمد آل بحر العلوم، مرحوم
بروجردی، گلپایگانی، امام خمینی و جمعی از معاصران مورد بحث قرار
خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: شیخ انصاری، ولایت فقیه، ولایت در تصرف، عدالت.

مقدمه

چرا این بحث؟

الف) از آنجا که معروف شده آیت الله حاج شیخ مرتضی انصاری، ولایت فقیه را از نظر فقهی نپذیرفته‌اند، فقهی مخالف در این راستا معرفی شده است. بر این اساس تصمیم بر این شد تا نظریات فقهی این محقق نحری در این باره مطرح گردد و روشن شود دیدگاه این فرزانه نمونه نه تنها مخالفتی با ولایت فقیه ندارد، بلکه نظر ایشان - آنچه از ولایت که مورد ابتلای جامعه عصر غیبت است - مساعد و همراه با ولایت می‌باشد که به خواست خدا در مباحث آینده معلوم خواهد شد.

ب) با توجه به اینکه یکی از موضوعات کنگره شیخ انصاری، دیدگاه سیاسی و نظر ایشان درباره ولایت فقیه اعلام شده، گزینش این جانب، انتخاب این بحث شد.

ج) از آنجا که مسئله ولایت فقیه در عصر کنونی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، به خصوص که نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بر محور ولایت فقیه استوار شده و همه ارگان‌ها و نهادهای مملکت اسلامی، مشروعیت خود را از

این هسته مرکزی و الهام‌بخش دریافت می‌دارند، در این کنگره با عظمت بحث در آن موضوع، ضروری به نظر می‌رسد.

د) سیر تاریخ فقهات شیعه نشان می‌دهد یکی از مباحث مهم فقهی، بحث پُربار ولایت فقیه بوده و هست؛ بنابراین بجا و مناسب است علاوه بر آگاهی از دیدگاه استادالفقها و شیخ‌المحققین شیخ مرتضیٰ انصاری از نظریات سایر فقههای عظام و علمای اتقیا- پیش و پس از ایشان- نیز اطلاعات هرچند فشرده به دست آید. همچنین در این جمع انظار میان ابعاد فکری و فقهی شیخ انصاری با سایر فقها (جمعی از سرشناسان اهل نظر) مقایسه‌ای انجام گیرد.

۱. مناصب سه‌گانه فقیه جامع‌الشرایط

علامه شیخ انصاری نخست به منصب‌های ولی فقیه می‌پردازد و می‌فرماید: «فقیه جامع‌الشرایط* دارای سه منصب است: ۱. افتا؛ ۲. قضا؛ ۳. ولایت تصرف». نسبت به دو منصب اول، جای هیچ‌خلاف و اشکالی نیست که هر فقیه واجد شرایطی از آنها برخوردار است؛ بدین‌معنا که از نظر فقهی مسلم است راهگشای مقلد عامی در مسائل فرعی و احکام عملیه و موضوعاتی که نیازمند به استنباط می‌باشد، فقیه جامع‌الشرایط است؛ همچنان‌که فصل خصومات و حل مرافعات و قضاوت در منازعات و امور این‌گونه از مناصب فقیه و ولایت‌های مسلم او محسوب می‌شود.

* منظور از فقیه جامع‌الشرایط کسی است که در مجموع دارای ویژگی‌های ذیل باشد: ۱. بلوغ؛ ۲. ایمان؛ ۳. ذکورت؛ ۴. عدالت؛ ۵. حیات؛ ۶. عقل؛ ۷. طهارت مولد؛ ۸. اجتهاد؛ ۹. حریت؛ ۱۰. اعلی‌ت.

البته جایگاه بحث و بیان احکام مفصل منصب اول (افتا)، کتاب **اجتهاد و تقلید** و محل مراجعه و مورد پیگیری و بیان شرایط و ویژگی‌های منصب دوم (قضا)، کتاب **قضا می‌باشد**؛ ولی محور مباحث منصب سوم (ولایت تصرف) که نظریات عمده شیخ را تشکیل می‌دهد، در کتاب **مکاسب** - بخش بیع - است. شیخ نخست به تقسیم‌بندی آن می‌پردازد و می‌فرماید:

ولایت تصرف - در اموال و انفس - دو گونه قابل تصور است:

الف) مستقل بودن ولی فقیه در تصرف؛ بدین معنا که رأی و نظر او سببیت دارد برای جواز تصرف.

ب) عدم استقلال در تصرف؛ بدین معنا که تصرفات دیگران منوط به اذن اوست و به عبارت دیگر، گرچه ولی فقیه خود مستقل در تصرف نیست؛ ولی رأی و نظرش شرط است در جواز تصرف دیگران.

۲. تفاوت منطقی میان دو وجه ولایت تصرف

از نظر نسبت‌های چهارگانه منطقی (نسب اربعه)، میان دو وجه، نسبت عموم و خصوص من وجه است؛ بدین معنا که دارای یک ماده اجتماع و دو ماده افتراق‌اند؛ ولی ماده اجتماع که جایگاه جمع هر دو وجه است، مصادیقی دارد که بعضی آنها عبارت‌اند از:

۱. صدقه دادن چیزی که مجهول‌المالک است؛ هم ولی فقیه مستقلاً می‌تواند چنین مالی را صدقه دهد و هم غیر فقیه، ولی با اذن او.
۲. تصرف در اموال قاصرین (مجانین، سفها، صغار، ایتام بدون ولی، مفلس ...).
۳. قیام به تجهیز میت که بدون ولی و مصرف ترکه او؛ در این باره هم حاکم جواز تصدی دارد و هم دیگران، ولی با اذن حاکم.

اما ماده افتراق و مورد جدایی وجه اول (جواز تصرف ولی فقیه) از وجه دوم (تصرف دیگران با اذن ولی فقیه) مصادیقی دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. قضاوتی که فقیه جامع‌الشرایط می‌تواند مستقلاً به آن اقدام کند؛ ولی دیگران

ولو با اذن حاکم، حق اعمال نظر و صدور حکم و تصدی امر را ندارد؛

۲. نصب قیم برای ایتام؛

۳. نصب متولی برای اوقاف- بنا بر اینکه در جعل این مناصب مباشرت

شرط باشد.

همچنین، ماده افتراق وجه دوم از وجه اول؛ همانند حق تقاصی که

صاحب حق با اذن ولی فقیه می‌تواند تقاص کند، خود فقیه در اقدام، حق

چنین استقلالی را ندارد.

۲-۱. اصل اولی در ولایت

اصل اولی در ولایت این است که هیچ‌کس نسبت به احدی حق ولایت ندارد، هم به حکم عقل و هم نقل، مگر در مورد یا مواردی که دلیل محکمی دست ما را از این اصل اولی کوتاه کند؛ ولی فلسفه این اصل روشن است؛ زیرا به حکم عقل هر انسانی آزاد و مستقل آفریده شده و دیگران حق سلب آزادی او را ندارند و حق ندارند، سرنوشت و مقدراتش را به دست گیرند و تصرف در جان‌ها و مال‌های هم‌نوعان و یا محدودیت قائل شدن در تصرفات و اقدامات آنان از مظاهر روشن دخالت در امور انسان‌ها و ایجاد مانع سر راه آزادی آنان است و همچنین به حکم نقل صریح وابستگی غیرمجاز اعلام شده و فرزندان آدم را از تن دادن به آن، سرسختانه بر حذر داشته است. در این باره به دو روایت از

مولای متقیان حضرت علی علیه السلام بسنده می‌کنیم:

۱. و لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً (فیض الاسلام، ۱۳۷۸، ص ۹۲۹)؛
۲. ایها الناس ان آدم لم یلد عبداً و لامةً و ان الناس کلهم احرارٌ و لکن الله خوّل بعضکم بعضاً (کلینی، [بی تا]، ج ۸، ص ۶۹).

با داشتن چنین اصل و مرجعی به راحتی می‌توانیم، در موارد شبهه و شک، ابهام‌زدایی کنیم و حکم را با پشتوانه این اصل اولی دریابیم.

۲-۲. ولایت نبی اکرم و ائمه معصومان علیهم السلام

همچنان‌که منشأ ولایت فقهای عظام ولایت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و ولایت اوصیا و جانشینان به حق آن حضرت است، نخست شیخ انصاری به اثبات ولایت آنان می‌پردازد و سپس وارد مباحث ولایت فقیه و اثبات هر دو قسمت آن می‌شود. شیخ انصاری براساس ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) از مقتضای اصل اولی نسبت به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام خارج می‌شود و دو نوع ولایت (ولایت تصرف در انفس و اموال و ولایت در اذن) را برای نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین اثبات می‌کند. با این تفاوت که در قسمت اول، تکیه‌اش در اثبات بر ادله اربعه «چهارگانه» است؛ ولی در قسمت دوم، عمدتاً بر اخبار خاصه تکیه می‌کند که مقتضای آنها ارجاع دادن مردم است، در امورشان به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی همچنان‌که مقتضای چهار نوع دلیل (در قسمت اول) هم ضرورت اطاعت از پیامبر و ائمه معصوم علیهم السلام است، در اوامر شرعیه آنان و هم پیروری بی‌قید و شرط در اوامر عرفیه آن بزرگواران می‌باشد؛ بر این اساس شیخ انصاری درباره پیامبر و جانشینانش معتقد به ولایت گسترده است و تسلط آنان را بر جان‌ها و اموال دیگران امری مسلم و غیرقابل انکار می‌داند.

جایگاه بحث

همچنان که ولایت دو قسم است: الف) تکوینی؛ ب) تشریحی؛ هدف از اثبات ولایت برای پیامبر ﷺ و اوصیا عظامش در این مبحث فقهی، ولایت تشریحی است که امری اعتباری و جعلی است و براساس آن پیروی مردم و اطاعتشان در عالم تشریح از این بزرگواران امری حتمی است؛ ولی ولایت تکوینی که از امور باطنیه آنان است و براساس آن اقتدار بر عالم ملک و ملکوت می‌یابند و جهان هستی مسخر آنان می‌گردد و با اذن الهی قدرت تصرف در مجرد و مادی، ارضی و سماوی، علوی و سفلی دارند، قابل اعطای به دیگران نیست؛ زیرا از مقتضیات ذوات نوریه و نفوس قدسیه آنان محسوب می‌شود و هیچ‌کس را دست‌یافتن به آن مقام و مرتبه ممکن نیست.

۳. ادله ولایت تشریحی پیامبر و امام معصوم

در قسمت اول (ولایت تصرف)

۳-۱. استدلال به کتاب

شیخ انصاری در مقام اثبات ولایت تشریحی پیامبر مکرم اسلام و اوصیا و جانشینانش از طریق کتاب و آیات نورانی قرآن مجید به پنج آیه استناد می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (احزاب: ۶).
۲. وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (احزاب: ۳۶).
۳. فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (نور: ۶۳).

۴. أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: ۵۹).
۵. إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائده: ۵۵).

۲-۳. استدلال به سنت

در مقام استدلال به سنت و اخبار معصومین علیهم السلام به سه نوع روایت تمسک می‌جوید که در نوع سوم به سه مورد اشاره می‌کند:

۱. روایت نبوی (یوب بن عطیه): «أَنَا أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ» (کلینی، [بی تا]، ۱۰۲) و در ادامه حدیث آمده است: «وَعَلَىٰ أَوْلَىٰ مِنْ بَعْدِي».
 ۲. روایت غدیر خم: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالُوا بَلَىٰ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (علامه امینی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۱)؛
 ۳. روایاتی که اطاعت رسول و ائمه اطهار علیهم السلام را بر مردم فرض و واجب کرده‌اند و آنان را از نافرمانی این بزرگواران معصوم بر حذر داشته و چنین عصیانی را در ردیف معصیت الهی قلمداد کرده است.
- سه روایتی که مرحوم شیخ انصاری به آنها اشاره می‌کند عبارت‌اند از:
۱. مقبوله عمر بن حنظله؛ ۲. مشهوره ابی‌خدیجه؛ ۳. توثیق شریفی که از ناحیه مقدسه رسیده است.*

* متون این سه روایت در نقل ادله ولایت فقیه در مباحث بعدی بیان خواهد شد.

۳-۳. استدلال به اجماع

علامه انصاری درباره استدلال به اجماع می‌فرماید: «ولی الاجماع فغیر خفی» اجماع بر وجود چنین ولایتی بر کسی پوشیده نیست؛ یعنی به قدری این مبحث از دیدگاه فقهای عظام روشن است که هماهنگی آنان و وحدت نظرشان در این راستا، پذیرش حق ولایت تصرف در جان‌ها و اموال نسبت به پیامبر عظیم‌الشان و ائمه علیهم‌السلام بر هیچ‌کس - از اهل فن - پنهان نیست. شاید بتوان مدعی شد که اولی به تصرف بودن این بزرگواران از خود مؤمنان، در مورد انفس و اموالشان بر امت اسلامی کاملاً واضح است و هیچ‌گونه خفایی در آن نیست.

۳-۴. استدلال به عقل

شیخ انصاری چهارمین دلیل را بر ولایت نبی مکرم اسلام و اوصیای گران‌قدرش عقل قطعی می‌داند. دلالت عقل هم به صورت مستقلش و هم به صورت غیرمستقل بر چنین ولایتی قطعی است؛ ولی دلالت عقل مستقل به خاطر اینکه پس از اعتراف به اینکه پیامبر و جانشینانش اولیای نعم و وسائط فیض الهی‌اند و به برکت وجود آنان است که آفرینش آفریده‌شده و آسمان و زمین برکاتشان را در اختیار خلایق می‌گذارند و روزی یافتن مردم به یمن وجود آنان است، طبعاً به حکم این کبرای کلی که شکر منعم واجب است «عقلاً» اطاعت از پیامبر و اوصیایش امری قطعی و مسلّم و غیرقابل انکار است؛ ولی دلالت عقل غیرمستقل از این جهت است که وقتی اطاعت پدر بر فرزند واجب باشد - فی‌الجمله - اطاعت پیامبر و اوصیای بر حقش به طریق اولی واجب است؛ زیرا اگر معیار و مناط در اطاعت فرزند از پدر

ذی‌حق‌بودن است، به‌طور مسلم حقوق پیامبر و امامان علیهم‌السلام به مراتب برتر و بالاتر از حقوق پدر نسبت به فرزند است.

۵-۳. نتیجه قسمت اول

آنچه از ادله اربعه «چهارگانه» (کتاب، سنت، اجماع و عقل) استفاده شد اینکه رهبران الهی (پیامبر و امام) بر مردم ولایت مطلقه دارند. از سوی حضرت حق جلّ و علا، تصرفاتشان نافذ و گذراست و خداوند اطاعتشان را واجب کرده است، در راستای تبعیت و پیروی مطلق از اوامر و نواهی صادره، حجیت شرعیه دارند و تخلف و نافرمانی از چنین رهبران آسمانی (پیامبر و امام معصوم) به هیچ‌گونه جایز و روا نیست و در حکم سرپیچی از دستورات الهی می‌باشد.

۴. ادله ولایت تشریحی پیامبر و امام معصوم

در قسمت دوم (ولایت در اذن)

در قسمت دوم، تحریر فنّ علامه شیخ/نصاری درباره اثبات ولایت برای پیامبر و امام معصوم (ولایت در اذن که تصرف دیگران را منوط به اذن رسول بزرگوار اسلام و اوصیای گران‌قدرش می‌داند) می‌فرماید:

گرچه این نوع دوم نیز خلاف اصل است - زیرا اصل اولی آزادبودن هر انسانی است در تصرفاتش و نداشتن هیچ محدودیتی است در تصمیم‌گیری‌هایش - ولی همچنان‌که اخبار بالخصوص در این باره وجود دارد، مردم را ملزم می‌کند که در کارهایشان به پیامبر و امام معصوم رجوع کنند. طبق این اخبار نورانی مردم در

اجرای حدود، تعزیرات و تصرف در اموال قاصرین و پرداخت حقوق واجب- مانند خمس، زکات، بدهکاری و...- و همچنین در همه اموری که بر عهده شخص معینی نیست و از نظر شارع مقدس نیز مطلوب است که در جامعه تحقق پذیرد و عملی شود، باید به رهبران الهی (پیامبر و امام معصوم) رجوع کنند و از این بزرگواران کسب تکلیف کرده و اجازه و رخصت طلبند.

شیخ انصاری در این قسمت به چهار نوع روایات استناد می‌کند که از نظر تان می‌گذرد:

۱. اخباری که می‌رساند پیامبر و ائمه علیهم‌السلام، اولوا الامر و والیان امورند (کلینی، [بی تا]، کتاب الحجّة، باب ان الائمة علیهم‌السلام ولاة امرالله ... و ولاة الامر ...): زیرا طبق این روایات، معصومان علیهم‌السلام، فرمانروایان، والیان و مراجع قانونی جامعه‌اند. طبعاً در اموری که بر عهده شخص معینی نهاده شده است باید به آنان رجوع شود.

۲. توقیع شریفی که در ذیل آن آمده است: «فانهم حجّتی علیکم، و انا حجة الله علیهم» این نوع تعلیل می‌رساند که امام معصوم مرجع اصلی در امور و مراجعات عمومی مردم است (حر عاملی، ۱۰۳۳، ج ۱۸، ص ۱۰۱).

۳. روایتی که در کتاب **علل الشرایع** از **فضل بن شاذان** نقل می‌کند، در فرازی از آن چنین آمده است: **امام رضا** علیه‌السلام از جمله علل نیاز مردم به امام را چنین بیان فرمود «و منها انا لانجد فرقة من الفرق و لاملّة من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس لما لا بدّ لهم منه فی امرالدین والدنیا...» (ابن بابویه، ۱۲۷۵، ج ۲، ص ۹۷ / مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶، ص ۶۰).

دلالت این حدیث نیز به خوبی می‌رساند که مردم باید در امور دین و دنیای

خود به امام و پیشوای «صالح و معصوم» رجوع کنند.

۴. همچنین روایات و اخباری که درباره حدود، تعزیرات و حکومتات وارد شده،* می‌رسانند که این امور حق امام مسلمین است و بدون اذن او، دیگران حق تصدی ندارند، همچنان که راجع به نماز خواندن بر جنائز مسلمانان چنین آمده است: «من ان سلطان الله احق بها من كل احد».

آنکه از سوی خداوند حق سلطنت بر مردم دارد از هرکسی نسبت به این امر (اقامه صلاة بر جنائز) سزاوارتر است. حتی جایی که هم ولی حضور دارد و هم والی، حق تقدم با والی است نه ولی (ر.ک: نوری طبرسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۱۶ و ج ۳، صص ۲۲۰ و ۲۲۱ حرّ عاملی، ۱۰۳۳، ج ۲، ص ۸۰۱).

۱-۴. نتیجه قسمت دوم و اشاره به ضابطه کلی

آنچه از فرمایش شیخ انصاری به دست می‌آید و حاصل نتیجه‌گیری ادله مذکوره است، اینکه مردم باید در اموری که معمولاً به رئیس و پیشوای خود رجوع می‌کنند. مرجع و محل مراجعه آنان پیامبر و ائمه معصومان علیهم‌السلام باشند که از سوی خداوند به عنوان اولوالامر و والیان و مراجع اصلی در حوادث و حوائج مردم معرفی شده‌اند و اگر بدون مراجعه و اذن و کسب تکلیف از این بزرگواران وارد عمل شوند، کارشان غیرقانونی است و عملشان بر خلاف تکلیف الهی صورت گرفته است.

* «فی الشرایع: كلّ ماله عقوبة مقدرّة یسمى حدّاً و ما لیس كذلك یسمی تعزیراً. فی المسالك: و التعزیر لغة التادیب و شرعاً عقوبة او اهانة لا تقدیر لها باصل الشرع غالباً و ما یراه الحاكم هو معنی الحكومة و لا ارش هنا، و یحتمل ان یكون الحكومة هو فصل الخصومة».

چند تذکر

۱. از آنچه بیان شد روشن گشت که اصل اولی این نیست که در هر تصرفی بدون استئنا باید از رهبر الهی (پیامبر و امام معصوم) رخصت طلبید، بلکه اموری را باید ارجاع داد که متداول میان عرف عقلا، رجوع به حاکم و زمامدار زمان است.

۲. در مقام شک، مرجع، همان ادله «جواز یا عدم جواز تصرف» می‌باشند، در صورتی که دلیل مشکوکی بر آن مسئله رسیده باشد؛ وگرنه مرجع، اصل عملی است (هر کجا متناسب خود).

۳. با حضور امام معصوم یا دسترسی به نائب خاصش اجرای اصول عملیه جایز نیست؛ زیرا با تمکن از دستیابی، وظیفه حضور در محضر است.

شیخ انصاری و ولایت فقیه: شیخ مرتضی انصاری پس از آنکه ولایت پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ را در هر دو بُعد آن می‌پذیرد و با اقامه دلیل، مدعای خود را برهانی می‌کند، می‌فرماید: آنچه در بحث مهم است، اثبات ولایت برای فقیه است؛ بنابراین باید به سراغ این بحث رفت و بررسی کرد که آیا هر دو معنای ولایت برای فقیه ثابت است یا خیر؟ آنچه از دیدگاه شیخ انصاری امری مسلم است اینکه ولایت به معنای دوم (اذن) برای فقیه جامع‌الشرایط ثابت است و حتماً باید مؤمنان در کارهایی که هر قوم و ملتی در آنها به رئیس و پیشوای خود مراجعه می‌کند، آنها را به فقیه عصر خویش ارجاع دهند و از محضرش کسب اجازه کنند و اذن بطلبند و هرگز حق ندارند، شخصاً و مستقلاً در امثال چنین اموری تصمیم‌گیری کنند. البته اثبات ولایت به معنای اول (تصرف) که اولی به تصرف‌بودن در جان‌ها و مال‌های مردم باشد کار آسانی نیست.

۴-۲. شیخ انصاری و برداشت او از روایات درباره ولایت تصرف

مرحوم شیخ انصاری، سپس وارد بررسی ادله می‌شود و با اشاره به ده روایات نتیجه می‌گیرد که ولی فقیه هرگز به مانند پیامبر و امام معصوم مستقل در تصرف نیست، به دلیل اینکه یکی از دو جهتی که به گونه قضیه مانعة الخلو وجود دارد، یاد می‌شود:

۱. دقت و ملاحظه در متن ادله و توجه داشتن به صدر و ذیل آنها به انسان جزم می‌بخشد که این روایات در مقام بیان وظیفه فقها و مجتهدین اند، از جهت رسالت بیان احکام شرعی و تبلیغ و رساندن به مردم، نه اینکه مفاد آنها این باشد که فقها همانند پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ از خود مردم در تصمیم‌گیری نسبت به جان‌ها و مال‌هایشان سزاوارترند و حق تقدم دارند، طبق این برداشت اگر شخص فقیه از انسان مکلفی مطالبه خمس یا زکات کند، دلیلی وجود ندارد تا وجوب پرداخت را بر او واجب کند.

۲. بر فرض اینکه عموم ادله شامل چنین تصرفات مستقلی نیز بشود و فقیه را در جایگاه پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ قرار دهد، ناگزیریم از چنین ظهور و دلالتی صرف نظر کنیم و بر همان معنای معهود و متعارف تبلیغ و بیان احکام حمل کنیم، وگرنه باعث تخصیص اکثر می‌شود که بسیار قبیح و نازیباست، به خاطر اینکه موارد تسلط و تصرف فقیه بر اموال و جان‌های مردم بسیار اندک است و نسبت به سایر موارد که فاقد چنین ولایتی است، هرگز قابل مقایسه و سنجش نیست.

۳-۴. شیخ انصاری و اشاره به روایات ده گانه

ده روایتی که شیخ انصاری به آنها اشاره می کند عبارت اند از:

۱. «ان العلماء ورثة الانبياء، «ان الانبياء» لم يوورثوا ديناراً و لادهماً ولكن ورتوا احاديث من احاديثهم فمن اخذ بشيء منها اخذ بحظ وافر» (کلینی، [بسی تا]، ج ۱، ص ۳۴).
 ۲. «ان العلماء الفقهاء امناء الرسول» (همان، ص ۴۶).
 ۳. «مجارى الامور و الاحكام» بيدالعلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه» (نورى طبرسى، ۱۴۰۷، ج ۳، باب ۱۱، حديث ۱۷ / حرانى، ۱۳۰۳، ص ۱۶۸).
 ۴. «علماء امتى كانباء بنى اسرائيل» (همان، ج ۲، ص ۱۸۹، حديث ۳۰).
 ۵. «ان منزلة الفقيه فى هذا الوقت كمنزلة الانبياء فى بنى اسرائيل» (مجلسى، ۱۳۱۵، ج ۷۸، ص ۳۴۶).
 ۶. «اولى الناس بالانبياء اعلمهم بما جاؤا به ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه» (أملی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۳۵).
 ۷. «و قوله ﷺ ثلاثاً: اللهم ارحم خلفائى، قيل: و من خلفائك يا رسول الله؟ قال: الذين يأتون «من» بعدى و يروون «عنى» حديثى و سنتى» (حرّ عاملی، ۱۰۳۳، ج ۱، ص ۱۱۱، باب ۸ از ابواب صفات قاضى، ح ۵۰).
 ۸. مقبوله عمر بن حنظله: «قد جعلته عليكم حاكماً» (همان، ج ۱۸، ۲۹، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضى، ح ۱).
 ۹. مشهوره ابى خديجه: «قد جعلته عليكم قاضياً» (همان، ح ۶).
 ۱۰. توقيع شريف: «فانهم حجّتى عليكم و انا حجة الله...» (همان، ح ۹).
- یادآوری:** مرحوم شیخ انصاری در نقل روایات مذکور گاهی نقل به معنا و

مضمون کرده است؛ بنابراین لازم است جهت دست‌یافتن به متن صحیح روایات به منابعی که ارائه شده رجوع شود و ضمناً به موارد اختلاف نقل‌ها هم اشراف حاصل گردد.

۴-۴. شیخ انصاری و استدلال برای ولایت به معنای دوم (اذن)

حضرت آیت‌الله حاج شیخ مرتضیٰ انصاری دربارهٔ قسم دوم ولایت، تصریح می‌کند به ثبوت آن، برای فقیه جامع‌الشرایط و در این باره استدلال به سه روایت می‌کند که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

۱. مقبوله ابن‌حنظله که حضرت می‌فرماید: «فأنتی جعلته علیکم حاکماً» این جمله می‌رساند فقیه همانند سایر حکامی است که در عصر پیامبر ﷺ و صحابه منصوب می‌شدند، از این جهت که مردم ملزم‌اند کارهای خود را به او ارجاع دهند و با اذن و اجازه او، اقدام به کار کنند. بلکه می‌توان گفت: آنچه عرف می‌فهمد از نصب سلطان، حاکم و نماینده او بر مردم اینک در همه آنچه مطلوب سلطان است و مردم با دست‌رسی به سلطان به خود او مراجعه می‌کنند، فعلاً به حاکم و نماینده‌اش رجوع کنند.

۲. روایت «مجاری الامور بیدالعلماء بالله الا مناء علی حلاله و حرامه» این روایت می‌رساند که به جریان افتادن کارها باید از مجاری علمای الهی باشد که امین بر حلال و حرام خدایند و اذن و رخصتشان به کارهایی که مؤمنان انجام می‌دهند، مشروعیت می‌بخشد.

۳. توقیع شریف است که معمولاً از سه منبع معتبر نقل می‌شود:
الف) اکمال‌الدین صدوق؛ ب) کتاب‌الغیبه شیخ طوسی؛ ج) احتجاج طبرسی.

در این توقیع شریف حضرت صاحب‌الامر^ع در جواب مسائل اسحاق بن یعقوب که توسط دومین نماینده خاصش - /بوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری- محضر مقدسش ارائه شده بود، فرمودند: «وَأَمَّا الْحوادثُ الْواقعةُ فَارجعوا فیها الی رواة احادیثنا (حدیثنا) فَأَنَّهُمْ حَجَّتْی عَلَیْکُمْ و انا حجة الله علیهم»؛ زیرا مقصود از حوادث واقعه، همه اموری است که لازم است عرفاً یا عقلاً یا شرعاً در آنها به رئیس و زمامدار رجوع شود همانند نظر و رسیدگی در اموال قاصرین. سپس شیخ انصاری از عمومیت و فراگیری این توقیع شریف نسبت به مسائل شرعی و غیر شرعی دفاع می‌کند و منطبق کسانی که آن را مخصوص مسائل شرعی می‌دانند، از سه جهت مردود می‌داند (آذری قمی، ۱۴۱۵، ص ۱۵۴).

۴-۵. ضابطه کلی در مسائل مشروط به اذن ولی فقیه

به طور کلی کارهایی که شارع مقدس ذیل عنوان خیر و معروف، اراده عملی شدن و تحقق آنها را دارد از چهار قسم بیرون نیستند:

۱. اموری که معلوم است به عهده شخص خاصی واگذار شده است؛ نظیر اعمال نظر پدر نسبت به مال فرزندش.
۲. کارهایی که به عهده صنف خاصی نهاده شده است؛ همانند منصب قضا و افتا که شارع مقدس عملی شدن آنها را از مجتهدان و قاضیان واجد شرایط خواسته است.
۳. اموری که از ناحیه شارع به کسانی واگذار شده که توان انجام آنها را دارند؛ مانند امر به معروف و

۴. کارهایی که شارع مقدس به طور مسلم انجامشان را در خارج اجتماع، اراده فرموده است؛ ولی هیچ‌کدام از اقسام سه‌گانه مذکور نیستند، بلکه اموری‌اند که وجوداً همچون تقاص-، وجوباً- مانند امر به معروفی که باعث مجروح شدن تارک معروف می‌شود- منوط به اجازه فقیه جامع‌الشرایط‌اند و در این قسم چهارم- که فراوان مواردی را شامل می‌شود- بدون اذن ولی فقیه نمی‌توان اقدام کرد.

۵. حاصل دیدگاه شیخ انصاری در مسئله ولایت فقیه

آنچه از مباحث این محقق مبتکر استفاده می‌شود اینکه گرچه از ادله ولایت بر اموال و انفس به طور عموم و گسترده نظیر ولایت پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ برای فقیه ثابت نمی‌شود؛ ولی ولایت فقیه در مسائلی که جامعه بدانها نیازمند است و معمولاً به رئیس و حاکم و پیشوا باید مراجعه کند، برای فقیه جامع‌الشرایط مسلم است؛ بنابراین می‌توان مدعی شد از دیدگاه شیخ انصاری همه کارهایی که بازگشت به اقامه نظم و اجرای عدالت و اخذ حقوق و حفظ ثغور (مرزهای مملکت اسلامی) دارد و جامعه اسلامی نمی‌تواند، منهای آنها به جریان عادی خود تداوم بخشد، در عصر غیبت امام عصر ﷺ به عهده فقیه عادل واجد شرایط است؛ زیرا نادیده گرفتن نظم و عدل و حفظ شئون مملکت اسلامی به هیچ‌وجه جایز نیست، تا آن اندازه که اگر زمانی جامعه دسترسی به چنین فقیه عادل‌ی نداشت، برعهده عدول مؤمنان است که نسبت به آنها اقدام کنند و از هرج و مرج و اغتشاش و ناامنی و بی‌عدالتی و سلطه خارجی جلوگیری نمایند.

۶. ضرورت آگاهی از سایر انظار

با توجه به اینکه مسئله ولایت فقیه یکی از مسائل مهم و سرنوشت‌ساز در مباحث فقهی است، پیوسته فقهای عظام و علمای اعلام - پیش و پس از ایشان - توجه خاصی بدان مبذول داشته‌اند. بجاست برای آگاهی هرچه بیشتر، نظری به سایر انظار افکنیم و کلمات نورانی دیگر فقها را - ولو به طور فشرده و اجمال - مورد دقت و عنایت قرار دهیم. از جمله کسانی که در این راستا با صراحت داد سخن داده‌اند بزرگان ذیل را می‌توان نام برد که به خواست خدا انظارشان از نظرتان خواهد گذشت.

۱. شیخ محمدحسین کاشف‌الغطا، ۲. محقق کرکی صاحب جامع المقاصد، ۳. محقق نراقی (ملا احمد)، ۴. شیخ محمدحسن (صاحب جواهر)، ۵. سید محمد آل بحر العلوم، ۶. آیت‌الله العظمی بروجردی، ۷. آیت‌الله العظمی گلپایگانی، ۸. آیت‌الله العظمی امام خمینی (بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران)، ۹. جمعی دیگر از معاصران.

۶-۱. اشتراک انظار در نقطه حساس

می‌توان گفت فقهای عظام نوعاً روی یک امر سرنوشت‌ساز و حساس اشتراک نظر دارند و آن عبارتست از ضرورت حکومت در عصر غیبت و لایق نبودن برای تصدی آن؛ جز فقیه عادل جامع‌الشرایط؛ زیرا طبق اصل اولی هیچ‌کس حق حکومت بر احدی را ندارد و پس از پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ فقیه جامع‌الشرایط از این اصل خارج شده است؛ زیرا همه فقها - قدیماً و حدیثاً - پذیرفته‌اند که هر فقیهی حق ولایت افتا و قضا دارد و بسیاری از فقیهان تصریح

دارند به اینکه، مسائل عمومی جامعه که عهده‌دار آنها شخص یا صنف خاصی نیست و نادیده‌گرفتن آن امور، باعث هرج و مرج و پیدایش بی‌نظمی و بی‌عدالتی در جامعه می‌شود و زمینه تسلط اجانب و باعث فرهنگ شوم بیگانگان در مملکت اسلامی می‌شود، لازم است فقیه جامع‌الشرایط در چنین امور مهمی قیام به امر کند و حکومت اسلامی را تصدی نماید و باعث تحقق بخشیدن به اهداف بلند شارع مقدس گردد و از آنجا که در نظام اسلامی، سیاست از دیانت جدا نیست، حاکم اسلامی، باید آگاه به موازین شریعت و قوانین اسلامی باشد و مسلم است، کسی که کارشناس اسلام نیست، توان تصدی چنین حکومتی را ندارد، مگر با نبودن فقیه جامع‌الشرایط که نوبت به عدول مؤمنان می‌رسد و یا پذیرفتن توکیل فقیه جامع‌الشرایط.

وانگهی تصدی امور حسبیه را از ناحیه فقیه عادل - بالمباشرة یا بالتوکیل - همه فقهای عظام پذیرفته‌اند و منظور از امور حسبیه همه کارهای پسندیده ایکه شریعت اسلامی انجام آنها را خواسته است و طبعاً امر آنها به شخص خاصی موکول نشده است (ر.ک: خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۹۷) و طبعاً پسندیده‌ترین کار در شریعت اسلام حفظ دین از تحریف و حفظ جامعه اسلامی از تشتت و بی‌نظمی و سلطه‌پذیری است و اگر فقیه در امور حسبیه ولایت دارد تا در جامعه چنین مجتهد عادل‌ی حضور دارد دیگران حق تصدی امور حسبیه را ندارند، مسلم است امر حکومت که از مظاهر روشن امور پسندیده و موارد حسبیه است به عهده ولی فقیه جامع‌الشرایط است (ر.ک: بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۹۰ / خمینی، همان).

۲-۶. ولایت فقیه از دیدگاه فقهای عظام

۱. علامه شیخ محمدحسین کاشف الغطا می فرماید:

فقیه ولایت دارد بر شئون عامه و آنچه که نظام هیئت اجتماعیه بدان نیازمند است تا می رسد به اینجا که «وبالجملة فالعقل و النقل يدلان على ولاية الفقيه الجامع على هذه الشئون فانها الامام المعصوم اولاً ثم للفقيه المجتهد ثانياً بالنيابة المجعولة بقوله ﷺ فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم». کوتاه سخن اینکه عقل و نقل دلالت می کنند بر اینکه فقیه جامع شرایط ولایت دارد بر کارهایی که عموماً مردم بدانها نیازمندند (آنچه مربوط به حکومت جامعه و اقامه نظم و عدل اجتماعی و امثال اینهاست)؛ زیرا تصدی این امور حق امام معصوم ﷺ است، در مرتبه اول (با حضور امام معصوم ﷺ) و سپس - در غیاب و عدم حضورش - برای فقیه مجتهد ثابت است که نیابت از معصوم ﷺ برایش جعل شده است (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۱۳، ص ۴۵۴).

۲. علامه محقق کرکی در رساله ای درباره نماز جمعه می گویند:

«اتفق اصحابنا على ان الفقيه العادل الامين الجامعة لشرائط الفتوى المعبر عنه بالمجتهد في الاحكام الشرعية، نائب من قبل ائمة الهدى ﷺ في حال الغيبة في جميع مال للنيابة فيه مدخل و ربما استثنى الاصحاب القتل والحدود»:

اصحاب ما (علمای امامیه) متفق اند که فقیه عادل امین جامع شرایط فتوا که از او تعبیر می شود به مجتهد در احکام شرعی، نیابت دارد از جانب ائمه ﷺ در حال غیبت (دوره غیبت کبرای امام عصر ﷺ) در همه آنچه به نیابت مربوط است - به عبارت دیگر همه اموری که جامعه در آنها نیازمند است به حاکم در زمان حضور امام معصوم ﷺ، در زمان غیبت به عهده نائب آن؛ یعنی فقیه جامع شرایط است - و [از جمله این امور] اصحاب (علمای امامیه) قتل (قصاص) و اجرای حدود را مستثنا دانسته اند

(ر.ک: صاحب جواهر، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص ۳۹۶).

۳. علامه محقق ملا احمد نراقی در کتاب پُرازش **عوائدالایام** دارد:

کل ما کان للنبی و الامام الذینہم سلاطین الانام و حصون الاسلام فیہ الولاية و کان لہم فللقیہ ایضاً ذالک الاّ ما اخرجہ الدلیل من اجماع اونص او غیرہما

فالدلیل علیہ بعد ظاہر الاجماع حیث نصّ بہ کثیر من الاصحاب بحیث یتظہر منہم کونہ من المسلمات ما صرح بہ الاخبار المتقدّمہ من کونہ: وارث الانبیاء او امین الرّسل و خلیفۃ الرسول و حصن الاسلام و مثل الانبیاء و بمنزلتہم و الحاکم و القاضی و الحجۃ من قبلہم و أنّہ المرجع فی جمیع الحوادث و انّ علی یدہ مجاری الامور و الاحکام و أنّہ الکافل لاینامہم الذّین یراد بہم الرّعیۃ ... سیّما بعد انضمام ماورد فی حقہم: أنّہم خیر خلق اللّٰہ بعد الائمة و افضل الناس بعد النبیین و فضلہم علی الناس کفضل اللّٰہ علی کل شیء و کفضل الرسول علی ادنی الرّعیہ ... و اما الفقیہ فقد ورد فی حقہ ماورد من الاوصاف الجمیلة و المزايا الجلیلة و ہی کافیہ فی دلالتہا علی کونہ منصوباً منہ (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۷-۱۸۸).

چند فرازی کہ از کلمات محقق نراقی از نظرتان گذشت، بیانگر ولایت مطلقہ

فقیہ است؛ چون می فرماید:

ہمہ آنچه برای پیامبر ﷺ و امام ﷺ کہ سلاطین خلقند و قلعه‌ها و دژهای محکم اسلامی می باشند، ثابت باشد در آنها ولایت برای خود آنان، مسلمّ برای فقیہ نیز ثابت است، مگر مواردی را کہ دلیل از قبیل اجماع و روایت منصوص و صریح و آنچه از این نوع است، استثنا کرده باشد، تا عبارت ایشان می رسد بہ اینجا کہ دلیل بر ولایت فقیہ (نیابت مطلقہ) نیز اجماع است؛ زیرا بسیاری از اصحاب (علمای امامیہ) نسبت بدان کلام صریح و روشن دارند، بہ گونه‌ای کہ ثبوت ولایت فقیہ از دید علمای امامیہ از جملہ امور مسلمّ محسوب می شود. علاوہ بر اجماع، تصریح اخباری است کہ

گذشت- در کلام محقق نراقی- و مفاد آنها این است که فقیه وارث پیامبران، امین رسولان، خلیفه و جانشین فرستاده خدا و دژ محکم اسلام است؛ همانند انبیا و جایگاهی به منزله آنان دارد و حاکم [برجامعه] و قاضی و حجّت از جانب ائمه علیهم السلام و مرجع مردم در همه حوادث می باشد و کسی که به جریان افتادن امور و احکام به دست توانمند اوست و کفالت کننده و سرپرست یتیم هایی است که رعیت [او] به حساب می آیند. خاصه اینکه در حق علما چنین رسیده است که آنان پس از ائمه علیهم السلام بهترین خلق خدایند، همچنان که برترین مردم پس از پیامبران می باشند و برتری آنان نسبت به مردم همانند برتری خداست بر هر چیزی و همانند برتری رسول الله است بر پائین ترین رعیت و مردم

بر این اساس وقتی درباره فقیه چنین اوصاف جمیله ای وارد شده و از چنین مزایای برتری برخوردار است، خود بیانگر این است که فقیه از ناحیه امام معصوم علیه السلام منصوب شده است (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۷-۱۸۸).

۴. علامه محقق شیخ محمدحسن صاحب جواهر در ابواب گوناگون فقهی، به خصوص در مباحث زکات، طلاق، جهاد، امر به معروف و حدود مطالب ارزنده ای درباره ولایت فقیه در عصر غیبت امام عصر علیه السلام بیان کرده اند که فراهایی از این عبارتها به طور فشرده ذکر می شود: «مطالعات فقهی»

الف) «قلت: یمکن ان تظهر ثمرتها فی زمن الغیبة بطلب الفقیه لها بناء علی وجوب اجابته لعموم نیابته کما حکاه الشهدید، فقال: قیل: وكذا یجب دفعها (زکوة) الی الفقیه فی الغیبة لو طلبها بنفسه او وکیله، لانه نائب للامام کالساعی، بل اقوی منه لنیابته عنه فی جمیع ما کان للامام و الساعی انما هو وکیل للامام علیه السلام فی عمل مخصوص» (صاحب جواهر، ۱۳۸۹، ج ۱۵، ص ۴۲۱).

از این عبارت به خوبی استفاده می‌شود که هم صاحب جواهر و هم شهید اول و هم کسی که این عبارت را مرحوم شهید از ایشان نقل کرده معتقدند به ولایت فقیه به عنوان نایب‌بودنش در همه آنچه که برای امام معصوم علیه السلام ثابت است، از باب نمونه همچنان که اگر امام معصوم علیه السلام شخصاً یا به وسیله وکیلش از مردم می‌خواست که زکات مالشان را بپردازند اطاعت امرشان واجب بود، فقیه جامع‌الشرایط یا وکیلش اگر چنین خواسته‌ای از مردم داشته باشند، واجب است امتثال کنند.

(ب) «قلت: اطلاق ادلة حکومته خصوصاً رواية النصب التي وردت عن صاحب الامر علیه السلام روحی له الفداء یصیره من اولی الامر الذین اوجب الله علينا طاعتهم. نعم من المعلوم اختصاصه فی کلّ ماله فی الشرع مدخلیة حکماً او موضوعاً و دعوی اختصاص ولایته بالاحکام الشرعیة یدفعها معلومیة تولیه کثیراً فی الامور التي لاترجع للاحکام: کحفظه لمال الاطفال والمجانین والغائبین و غیر ذلک ممّا هو محرر فی محله و یمکن تحصیل الاجماع علیه من القضاء فانهم لایزالون یذکرون ولایته فی مقامات عدیده لادلیل علیها سوی الاطلاق الذی ذکرناه المؤید به مسیس الحاجة الی ذلک اشدّ من مسیسیها فی الاحکام الشرعیة» (همان، ص ۴۲۲).

مرحوم صاحب جواهر در این عبارت عنایت دارد به گسترش ولایت فقیه هم در احکام و هم در موضوعات و می‌فرماید: نمونه‌هایی در فقه اسلام وجود دارد که می‌رساند این ولایت مخصوص به احکام شرعیه نیست؛ مانند حفظ مال اطفال و دیوانگان و غائبین و مواردی غیر از اینها که در جای خودش بیان شد.

تکیه این محقق مدقق بر دو چیز است:

(الف) روایت نصب (توقیع شریف که از جانب امام عصر علیه السلام رسیده است) و

مفادش فقیه را در زمره اولی الامر درمی آورد که خداوند اطاعتشان را بر ما واجب کرده است.

ب) اجماع محصل؛ زیرا فقها پیوسته یادآور ولایت فقیه‌اند در مقامات گوناگون فقهی و این توجه اصحاب دلیل ندارد، جز همان اطلاق ولایت- اعم از موضوعات و احکام- که ما گفتیم و نیاز شدید هم به وجود ولایت در موضوعات مؤید این واقعیت است.

ج) «عن امیر المؤمنین علیه السلام: اللهم انک قلت لنبیک صلواتک علیه وآله فیما اخبریه: من عطلّ حداً من حدودی فقد عاندنی و طلب بذلک مضادّتی» (حرّ عاملی، ۱۰۳۳، ۶۰، باب ۱، از ابواب مقدمات حدود، ح ۱). «الظاهر فی العموم لکل زمان والاجتماع تقسیمه علی عدم خطاب غیرهم بذلک، فانحصر الخطاب بهم ولو لما عرفت فی نصیهم ایاهم علی ذلک و نحو بل منه ینقدح التأیید بعموم الامر بالجلد للزانی والقطع للشارق و نحو هما فیہ، وبانّ تعطیل الحدود یفضی ارتکاب المحارم و انتشار المفاسد و ذلک مطلوب التبرک فی نظر الشرع، وبانّ المقتضی لاقامة الحدّ قائم فی صورتی حضور الامام و غیبتہ و لیست الحکمة عائدة الی مقیمه قطعاً فتکون عائدة الی مستحقه او الی نوع من مکلفین و علی التقدیرین لابد من اقامته مطبقاً بشیوة النیابة لهم فی کثیر من المواضع علی وجه ینظر منه عدم الفرق بین مناصب الامام اجمع. بل یمکن دعوی المفروغیة من بین الاصحاب فانّ کتبهم مملوءة بالرّجوع الی الحاکم المراد به نائب الغیبة فی سائر المواضع» (صاحب جواهر، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص ۳۹۶).

گرچه سخن صاحب جواهر در این عبارات در ارتباط با اجرای حدود است؛ ولی تکیه‌اش در گسترش زمان اجرا- اعم از زمان حضور امام علیه السلام و غیبت او- گواه بر ولایت فقیه و عموم نیابت اوست که قطعاً مخاطب اجرا فقیه جامع شرایط است؛ همچنان‌که فرمان قرآن بر جلد زانی و قطع ید سارق و آنچه

از این گونه است، در عصر غیبت تنها متوجه فقهای عظام است؛ زیرا تعطیل شدن حدود باعث ارتکاب محرمات و توسعه مفسد است و مسلّم از دیدگاه شارع مقدس ترک آنها مطلوب است، همچنان که حکمت اقامه حد که قطعاً ثمرات اجتماعی برای مکلفین دارد، تعمیم دارد، نسبت به زمان حضور و غیبت و در هر حال اجرای حدود امری مسلّم است؛ به خاطر عموم نیابت فقیه از امام معصوم^ع در بسیاری از موارد به طوری که معلوم می شود، در این عموم نیابت فرقی میان مناصب امام^ع نیست؛ بنابراین ولی فقیه در عصر غیبت از همه آن مناصب برخوردار است. نکته دیگری که در پایان بدان اشاره دارد اینکه میان اصحاب و علمای امامیه، عموم نیابت فقیه امری مفروغ عنه و مسلّم است؛ زیرا در کتب آنان فراوان ارجاع به حاکم به چشم می خورد که مقصود از حاکم نیز نیابت در عصر غیبت است. محقق نجفی صاحب جواهر از این نوع عبارات زیاد دارد که می رساند مسئله ولایت فقیه در عصر غیبت از واضحاتی است که هیچ نیازی به اقامه ادله ندارد «وبالجملة فالمسئلة من الواضحات التي لا تحتاج الى ادلة» (همان، ص ۳۹۷). و یا عباراتی که اگر عموم ولایت (در عصر غیبت) ثابت نباشد، بسیاری از اموری که متعلق به شیعیان است معطل خواهد ماند «بل لولا عموم الولاية لبقی كثير من الامور المتعلقة بشيعتهم معطلة» (همان). بنابراین فراگیری نیابت فقها از ائمه معصومین یک امر مسلّم و مورد حاجت و محل وفاق می باشد.

(د) عبارت دیگری دارد در کتاب جهاد که می رساند: جای تعجب است که بعضی در مسئله ولایت فقیه گرفتار و سوسه شده اند، بلکه باید گفت، گویا طعم فقه را نچشیده اند و از اسرار و رموز و الحان کلمات اهل بیت^ع چیزی نفهمیده اند و در سخنان این بزرگواران تأمل نکرده اند که فرموده اند: «أني جعلته

علیکم حاکماً و قاضیاً و حجة و خلیفة و نحو ذلك؛ یعنی رسماً امام معصوم علیه السلام فقیه را به عنوان حاکم و قاضی و حجت و جانشین معرفی فرموده است که این گونه عبارات از ناحیه اهل بیت علیهم السلام بیانگر این معناست که اراده کرده‌اند در زمان غیبت، شیعیان امورشان از نظم و استحکام خاصی برخوردار باشند و به صورت یک جامعه رهاشده و هرج و مرج و بی‌سرپرست و بدون حاکم نمانند:

فمن الغریب و سوسة بعض الناس فی ذلك بل کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً و لافهم من لحن قولهم و رموزهم امراً و لا تأمل المراد من قولهم: انی جعلته علیکم حاکماً و قاضیاً و حجة و خلیفة و نحو ذلك مما یظهر منه ارادة نظم زمان الغیبة لشیعتهم فی کثیر من الامور الراجعة الیهم (همان).

ه) همچنان مرحوم صاحب جواهر در عبارت دیگری نیابت فقیه را در عصر غیبت از ائمه علیهم السلام ضروری مذهب می‌داند و توصیه‌اش به مؤمنان این است که همراهی و مساعدت کنند فقها را همچنان که از امام معصوم علیه السلام حمایت و مساعدت به عمل می‌آورند.

بل الضرورة فی المذهب نیابته فی زمن الغیبة عنهم علیهم السلام علی ذلك و نحوه ... (همان، ص ۳۹۹) و حینئذ فلا اشکال کما لاخلاف فی وجوب مساعدة الناس لهم علی ذلك نحو مساعدتهم للامام علیه السلام ... (همان، ص ۳۹۸).

همچنین، عباراتی از سلار نقل می‌کند که همه شیعیان مکلف‌اند از فقها حمایت کنند، تا زمانی که آنان بر طریقه حق استوار بمانند و از حدود و واجبات الهی تخلفی نداشته باشند. این ضرورت همکاری به خاطر این است که ائمه علیهم السلام اقامه حدود و داوری میان مردم را به آنان واگذار کرده‌اند؛ یعنی به دلیل اینکه فقهای عظام از ناحیه ائمه معصومان علیهم السلام مأمور اجرای حدود الهی و

حاکمیت بخشیدن به قوانین اسلامی اند، لازم است مورد حمایت شیعیان قرار گیرند تا مبسوط‌الید باشند و در انجام این رسالت‌های محوله تنها نمانند:

حکى فى التنقى عن سلاى أنه قال فى المراسم: فقد فوضوا عليهم السلام الى الفقهاء اقامة الحدود و الاحكام بين الناس بعد ان لا يتعدوا واجباً ولا يتجاوزوا حداً و امروا عامة الشيعة بمعاونة الفقهاء على ذلك ما استقاموا على الطريقه (همان، ص ۳۹۴).

۵. علامه سید محمد آل بحر العلوم در کتاب بلغة الفقيه دیدگاه خود را درباره ولایت فقیه چنین بیان می‌کند:

فنقول: ان ما يتوفق على اذن الامام عليه السلام ان لم يكن لصرف تعظيمه و جلالته و محض المكرمة له بل كان من حيث رياسته الكبرى على كافة الانام الموجب للرجوع اليه فى كل ما يرجع الى مصالح المتعلقة بامور معادهم او معاشهم و دفع المضار عنهم و توجه الفساد اليهم مما يرجع اليه المرئوسون من كل ملة الى رؤسائهم اتقاناً للنظام المعلوم كونه مطلوباً مدى الليالى و الايام، فلا بد من استخلاف من يقوم مقامه فى ذلك حفظاً لما هو المقصود من النظام ... فتعيّن كون المنصوب هو الفقيه الجامع للشرايط فى زمن الغيبة (بحر العلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۳۲۲-۳۲۳).

بر این اساس فرمایش این فقیه بزرگوار این است که ولایت برای فقیه امری مسلّم است، منتها در مواردی که مراجعات مردم به او از نوع رجوع هرملتی باشد نسبت به رئیس خود؛ یعنی اموری که به مصالح معاش و معاد مردم بستگی دارد و از جامعه مسلمانان زیان‌ها و مفسدات را می‌زداید و نظام اجتماعی را استحکام می‌بخشد؛ به عبارت دیگر همه کارهایی که امت در آنها از امام معصوم علیه السلام خود کسب تکلیف می‌کنند و استیذان می‌طلبند، نه صرفاً به عنوان حرمت‌نهادن و تعظیم مقام امامت، بلکه به دلیل اینکه امام معصوم علیه السلام ریاست برتر

دارد بر همه خلایق، طبعاً در چنین امور و مواردی فقیه جامع‌الشرایط در زمان غیبت، منصوب و محل مراجعه مردم است و امت ملزم‌اند چنین کارهایی را با اذن و رخصت او انجام دهند و حق ندارند مستقلاً و بدون مراجعه به فقیه جامع‌الشرایط، خود تصمیم‌گیری کنند.

۶. مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی از آنچه در تقریرات این عالم ربانی آمده است، منصوب‌بودن فقیه عادل از جانب ائمه علیهم‌السلام جای هیچ اشکالی ندارد و حتی اثبات آن نیاز به مقبوله ابن‌حنظله هم ندارد، گرچه به عنوان شاهد جای ذکر دارد. حاصل اینکه همه کارهایی که عموم مردم به انجام آنها نیازمندند و بدون راهنمایی و مراجعه و استیذان از حاکم و رئیس امکان انجام آنها نیست، حتماً باید چنین اموری را به فقیه عادل زمان در عصر غیبت ارجاع داد:

وبالجملة كون الفقيه العادل منصوباً من قبل الائمة علیهم‌السلام لمثل تلك الامور العامة المهمة التي يبتلى بها العامة مما لا اشكال فيه اجمالاً بعد ما بيناه ولا نحتاج في اثباته الى مقبولة عمر بن حنظلة غاية الامر كونها ايضاً من الشواهد فتدبر (منتظری، ۱۳۶۲، ص ۵۳).

۷. حضرت آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی: فرمایش این فقیه اهل بیت نیز به مانند بسیاری دیگر از فقهای عظام بر این محور دور می‌زند که جامعه اسلامی در عصر غیبت کبرای امام زمان علیه‌السلام نمی‌تواند مهمل و رها باشد و آموزش را فساق و جهال زمان بر عهده بگیرند، طبعاً زمامدار امور جامعه و عامل اقامه عدل و برقراری نظم و اجرای حدود و حمایت از ضعیف و دفع تجاوز و اداره مجتمع انسانی، فقیه عادل جامع‌الشرایط است.

حاصل اینکه گرچه ولایت مطلقه فقیه با این گستردگی که هرچه برای ائمه معصومین علیهم‌السلام ثابت است - مگر موارد استثنا - برای فقیه جامع‌الشرایط نمی‌تواند

ثابت باشد به خاطر نارسایی ادله؛ ولی می‌شود از ادله به خوبی استفاده کرد که هر چه به سیاست اجتماع برمی‌گردد و هر قوم و ملتی و جمعیت و کشوری در آنها به رئیس و زمامدار خود مراجعه می‌کند، در عصر غیبت باید به فقیه عادل جامع‌الشرایط رجوع شود.

۸. حضرت آیت‌الله‌العظمی / امام خمینی در کتاب **بیع**، نخست مطالبی را در راستای ضرورت حکومت در عصر غیبت بیان می‌دارند و نتیجه می‌گیرند هر آنچه دلیل ضرورت امامت است، دلیل لزوم حکومت در دوران غیبت امام علیه السلام نیز خواهد بود: «فما هو دلیل الامامة بعینه دلیل علی لزوم الحکومة بعد غیبة ولی الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف ...» (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۶۱). پس از آن ثابت می‌کند که باید در زمان غیبت حاکم اسلامی از دو ویژگی برخوردار باشد:

الف) علم به قانون؛

ب) عدالت: این دو ویژگی متمرکز است در فقیه عادل؛ بنابراین جز او کس دیگری حق ولایت و زعامت بر جامعه اسلامی را ندارد «وعلیه فیرجع امرالولاية الی الفقیه‌العادل و هو الذی یصلح لولاية المسلمین» (همان، ص ۴۶۵).

پس از اینکه اصل ولایت را برای فقیه ثابت کرده و حتی تصریح دارد به اینکه ولایت فقیه امری بدیهی است نه نظری؛ بنابراین محتاج به برهان نیست؛ در عین حال به نقل اخبار در این راستا می‌پردازد و از آنها ولایت مطلقه فقیه را استنتاج می‌کند؛ به عبارت دیگر از دیدگاه / امام خمینی همه آنچه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومان علیهم السلام ثابت است برای فقیه عادل نیز ثبوتش مسلم است. البته روشن است که این مقام ولایت تکوین نیست، بلکه ولایت جعلی و اعتباری است که به آنان تفویض شده است و با این ولایت ظاهریه

همه آنچه از مناصب اجتماعی برای پیامبر و ائمه ثابت بود که آنان را حاکم و مرجع و رهبر جامعه می‌نمود، برای فقیه عادل نیز در دوران غیبت بدون کم و زیاد ثابت است (مگر موارد خاصی که مورد استثنا قرار گرفته است)؛ بنابراین از دیدگاه امام فقیه، فقیه همانند پیامبر و امام معصوم علیه السلام والی است و حق ولایت تصرف در شئون جامعه را دارد و دستش در اجرای حدود الهی و تصرف در انفال و اخماس و زکوات و... باز است، همچنان که فرمانش در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و تحقق‌بخشیدن به مصالح امت اسلامی و دفاع از حریم مملکت اسلامی و مبارزه با انواع مفسد و مظاهر کفر و شرک، نافذ و واجب‌الاتباع است. اکنون به فرازهایی از این موارد می‌پردازیم.

فللفقیه العادل جمیع ما للرسول والائمة علیهم السلام ممّا یرجع الی الحکومة والسیاسة ... فولایة الفقیه بعد تصور اطراف القضاة لیست امرأ نظریاً یحتاج الی برهان (همان، ص ۶۷) فتحصل ممّا مرّ ثبوت الولاية للفقهاء من قبل المعصومین علیهم السلام فی جمیع ما ثبت لهم الولاية فیہ من جهة کونهم سلطاناً علی الامة (همان، ص ۸۸)؛

ولیعلم ان کل ما ورد ثبوته للامام او السلطان او والی المسلمین او والی الامر او للرسول او ما یشابها من العناوین یثبت بادلته الولاية للفقیه (همان، ص ۹۷).

و علی ذلك یكون الفقیه فی عصر الغیبة ولیاً للامر و لجمیع ما كان الامام علیه السلام ولیاً له و منه الخمس من غیر فرق بین سهم الامام و سهم السادة بل له الولاية علی الانفال و الفیء (همان، ص ۹۶).

۳-۶. ضرورت ولایت فقیه از طریق امور حسبیه

سپس ضرورت ولایت را از جهت تصدی امور حسبیه یادآور می‌شود؛ به این

بیان که هر موردی که ثابت شود امور حسبیه باید با نظر امام معصوم علیه السلام صورت گیرد طبق ادله ولایت فقیه باید در عصر غیبت به نظر فقیه عادل برسد؛ زیرا قدر متیقن از کسی که صالح برای این تصدی باشد فقیه عادل مورد وثوق است؛ وانگهی اگر امور حسبیه عبارت باشند از چیزهایی که شارع مقدس هرگز راضی نیست به نادیده گرفتن آنها و حتماً باید مورد توجه باشند، حفظ نظام - که از واجبات است - و مصونیت بخشیدن مملکت از غلبه بیگانگان و حفظ جوانان از انواع و اقسام انحرافات و تبلیغات ضد اسلامی و امثال این امور از موارد روشن امور حسبیه است که دست یافتن به آنها ممکن نیست، جز با تشکیل حکومت عدل اسلامی و صالح برای این کار نیز به صورت یقینی کسی نیست، جز فقیه عادل؛ بنابراین با قطع نظر از ادله ولایت فقیه ضرورت تصدی امور حسبیه اقتضا می کند، مردم به فقیه رجوع کنند و در تشکیل حکومت اسلامی که امری واجب و اهم است با اذن فقیه و رهنمود او انجام وظیفه کنند (همان، ص ۴۹۷).

۷. بازگشت به کلام شیخ انصاری و مقایسه آن با سایر انظار

پیش تر گذشت که مرحوم شیخ انصاری از جمله فقهای است که ولایت فقیه را پذیرفته است؛ زیرا علاوه بر اینکه نسبت به منصب افتا و منصب قضا تصریح دارند، درباره منصب ولایت نیز معترفند که برای فقیه جامع الشرایط ثابت است، منتها در سیمای دوم، ولایت تصرف، نه در چهره اول آن و این مقدار تفاوت نظر با بعض دیگر از فقهای عظام، نظیر صاحب جواهر و امام راحل تأثیری در آنچه که در عصر غیبت انتظار می رود از ولایت ندارد، حتی بعضی از معاصرین بر این عقیده اند که کلام شیخ انصاری روشن تر و

صریح‌تر از پاره‌ای عبارات جواهر است، در این باره «... بل الظاهر ان کلامه اوضح و اصرح من بعض عبارات الجواهر فی هذا الباب» (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۵۰) که ما فعلاً درصدد بررسی آن نیستیم. در هر حال ما نمی‌توانیم مرحوم شیخ انصاری را در زمره مخالفان ولایت فقیه قلمداد کنیم. به دلیل اینکه باورنداشتن ایشان ولایت تصرف را به نحو مطلق، آنچنان‌که برای پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ نسبت به جان‌ها و اموال مردم ثابت است، زیانی به ضرورت ولایت فقیه در عصر غیبت برای اداره حکومت اسلامی و به جریان‌انداختن امور در مسیر صواب و صحیح و جلوگیری از حکومت طاغوت و سلطه بیگانگان و مبارزه با نفوذ فرهنگ منحط بیگانه نمی‌زند و... و در این راستا کلمات شیخ با دیگر فقها هم‌سو و هماهنگ است، اعم از اینکه قائل به ولایت تصرف در اموال و انفس همانند پیامبر و امام معصوم باشند یا نباشند، خواه برای پیامبر و امام معصوم ولایت تصرف را به معنای اولش پذیرفته باشند یا نپذیرفته باشند و اعم از اینکه در این اعتقاد تکیه‌گاهشان روایات و نقل باشد یا نباشد. وقتی که مرحوم شیخ تصریح دارد: «اعلم ان ما کان من قبیل ما ذکرنا فیہ ولایة الفقیه و هو ما کان تصرفاً مطلوب الوجود للشارع...» (آذری قمی، ۱۴۱۵، ص ۱۵۵) طبعاً در جامعه مطلوب‌تر از حکومت اسلامی و به دست گرفتن سرنوشت و مقدرات مسلمانان و نفی سبیل و سلطه کفار بر مؤمنان چیزی وجود ندارد و نیز دارد: وبالجملة تصرف غیرالحاکم یحتاج الی نصّ عقلی او عموم شرعی او خصوص فی مورد جزئی... (همان)؛ والذی ینبغی ان یقال انک قد عرفت ان ولایة غیرالحاکم لاتثبت الا فی مقام یکون عموم عقلی او نقلی یدل علی

رجحان التصدی لذلک المعروف او یکون هناك دلیل خاص یدل علیه
(همان، ص ۱۵۶).

اگر همه فقها بر این باورند که مسئله مهم اداره صحیح جامعه است و چنین اداره‌ای بدون شناخت از قوانین و اجتهاد در دین و داشتن تقوا و عدالت کافی میسر نیست، آیا در عصر غیبت، عدول مؤمنانی که فقیه در دین نیستند، چنین حقی را دارند تا چه رسد به جهال و فساق و اشرار، بلکه بالاتر کفار و مشرکان و اگر مرحوم محقق نراقی در مباحث ولایت فقیه به این روایت علوی که در احتجاج نقل شده توجه دارد، بسیار توجه به جایی است: «قیل لأمیر المؤمنین علیه السلام من خیر خلق الله بعد ائمة الهدی و مصابیح الدجی قال: العلماء اذا صلحوا» (نراقی، ۱۴۱۷، ص ۱۸۶)؛ زیرا پس از ائمه هدی علیهم السلام بهترین خلق خدا در روی زمین علما صالح‌اند که ما از آنها به فقهای عدول تعبیر می‌آوریم؛ پس تصرف غیر فقیه عادل حاکم، دلیل عقلی و نقلی ندارد؛ ولی حاکمیت فقیه برخوردار از دلیل است، هم از نظر عقل و هم از نظر نقل.

۸. اعتقاد به ولایت فقیه از غیر طریق نقل

می‌توان مدعی شد، ولو روایات باب، دلالتی بر اثبات مدعی (ولایت فقیه) نداشته باشند یا حتی اگر روایتی نیز از ناحیه معصومان علیهم السلام به ما نرسیده بود، مشکلی در اعتقاد به ولایت فقیه در عصر غیبت نداشتیم. شاید به همین دلیل باشد که بعضی در این راستا به سیره نبوی و علوی تمسک جسته‌اند و بعضی دیگر از راه حکم عقل جلو آمدند و یا به بنای عقلا یا اجماع تمسک جسته‌اند. معتقد شدن به مسئله ولایت فقیه و اثبات حاکمیت مجتهد عادل در عصر غیبت

امام عصر^ع و می‌تواند بر هرکدام از این ادله استوار باشد؛ زیرا در مسئله سیره نبوی و علوی جای هیچ شبهه‌ای نیست که روش پیامبر^ص و علی/بن‌ابی‌طالب^ع تنها بیان احکام نبود؛ علاوه بر تبلیغ و رساندن و نصایح و مواعظ قدرت سیاسی جامعه اسلامی را نیز در دست داشتند و در ابعاد گوناگون امت اسلامی را رهبری می‌کردند و برای تحقق اهداف وحی و حاکمیت‌بخشیدن قوانین نورانی اسلام تا پای جان تلاش می‌کردند که این سیره و روش نه از باب خصوصیت نبوت و با ویژگی امامت، بلکه از جهت ریاست جامعه اسلامی و تدبیر و اداره شئون گوناگون جامعه بشری بوده است.

همچنان‌که امام راحل دارند:

و قد مرّ انه ليس المراد بالولاية هي الولاية الكلية الالهية التي دارت في لسان العرفاء و بعض اهل الفلسفة بل المراد هي الولاية الكلية الجعلية الاعتبارية كالسلطنة العرفية و سائر المناصب العقلانية ... (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۸۳).

علامه بحرالعلوم نیز در *بلغة الفقيه* اشاره کردند:

بل كان من حيث ریاسته الكبرى على كافة الانام الموجب للرجوع اليه في كل ما يرجع الى مصالحهم المتعلقة بامور معادهم او معاشهم ... مما يرجع فيه المرؤسون من كل امة الى رؤسائهم ... (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۳۳).

از بیانات روشن شیخ انصاری نیز استفاده می‌شود:

... بل المتبادر عرفاً من نصب السلطان كان وجوب الرجوع في الامور العامة المطلوبة للسلطان اليه ... (آذری قمی، ۱۴۰۳، ص ۱۵۴).

مستفاد از این فرازها رهبری جامعه توسط رهبران الهی براساس یک سیره و روش عرفی و عقلانی و زعامت سیاسی متداول میان امت‌ها می‌باشد و این

تجربه تاریخی و روش عقلانی تا چند سالی در عصر پیامبر ﷺ و علی بن ابیطالب ؑ به عنوان حکومت اسلامی خود را نشان داد.

اما نقش عقل و ادعای اجماع: شاید بتوان گفت منشأ دعوی اتفاق و اجماع به هر دو قسمش - محصل و منقول - و اظهار بداهت و ضرورت در مسئله، حکم قاطع عقل مستقل باشد، همچنان که بسیاری از فقهای عظام بر این مبانی تکیه کردند:

۱. صاحب جامع المقاصد و هم فکرانش استدلال کردند، بر ولایت فقیه و توسعه آن، به ادله چهارگانه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) و درباره اجماع به قسم (محصل و منقول) آن تکیه کردند؛ چنان که تعبیر خود محقق کرکی «اتفق اصحابنا» بود و در مورد دلالت عقل مستقل گفتند:

همچنان که حاکم به ضرورت نصب امام معصوم برای حفظ نظام دینی و دنیایی عقل مستقل است، استمرار و تداوم این نظم و نظام در عصر غیبت نیز به حکم همین عقل است؛ زیرا فقهای عظام همین اهداف را دنبال می کنند.

در عبارات محقق نجفی صاحب جواهر نیز تکیه بر اجماعات و اتفاق اصحاب، زیاد به چشم می خورد:

الف) بل يمكن دعوى المفروغية منه بين الاصحاب فان كتبهم مملوءة بالرجوع الى الحاكم المراد به نائب الغيبة فى سائر المواضع (صاحب جواهر، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص ۳۹۶)؛

ب) اذ هو المتيقن من النصوص والاجماع بقسميه بل الضرورة من المذهب نيابة فى زمن الغيبة عنهم عليهم السلام على ذلك و نحوه (همان، ص ۳۹۹)؛

ج) ويمكن تحصيل الاجماع عليه من الفقهاء فانهم لا يزالون يذكرون ولايته فى

مقامات عدیده ... (همان، ج ۱۵، ص ۴۲۲)؛

(د) وبالجملة فالمسئلة من الواضحات التي لا تحتاج الى الادلة (همان، ج ۲۱، ص ۳۹۷).
همچنان که محقق نراقی در **عوائد الایام** فرمودند: «فالدلیل علیه بعد ظاهر الاجماع
حيث نصّ به كثير من الاصحاب بحيث يظهر عنهم كونه من المسلّمات ...» (نراقی، ۱۳۷۵،
ص ۱۸۷) و علامه بحر العلوم نیز عباراتی دارد که حاکی از اتفاق اصحاب (علمای
امامیه) درباره ولایت فقیه است:

هذا مضافاً الى غير ما يظهر لمن تتبع فتاوى الفقهاء فى موارد عديدة - كما
ستعرف - فى اتفاقهم على وجوب الرجوع فيها الى الفقيه مع أنه غير منصوص
عليها بالخصوص و ليس ألاً لاستفادتهم عموم الولاية له بضرورة العقل والنقل بل
استدلوا به عليه بل حكاية الاجماع عليه فوق حد الاستفاضة و هو واضح
بحمد الله لاشك فيه و لا شبهة تعتريه (بحر العلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۳۴).
عبارت این فقیه محقق بسیار گویاست در اینکه مسئله ولایت فقیه امری
اجماعی و ضروری عقل و نقل از دید اصحاب بوده است، گرچه خود ایشان در
ادله نقلی بحث مفصل دارد.

امام راحل بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران نیز در مباحث خود تکیه بر
ضرورت حکم عقل و بدهت مسئله دارند: «فولاية الفقيه بعد تصور اطراف القضية
ليست امراً نظرياً يحتاج الى برهان» (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۶۷).

با اینکه برداشت فقهای عظام از اخبار باب، مختلف است و جمعی از اکابر
دلالت آنها را بر ثبوت ولایت فقیه نارسا و ناتمام دانسته‌اند و در عین حال
فراوان در کتب قوم بر اجماع و ضرورت و بدهت تکیه شده، شاید حکم صریح
عقل مستقل نکته آن باشد، علاوه بر بنای عقلا و نظر عرف و تجربه تاریخ

سیاست اسلام در آغاز امر، همچنان که بعضی معاصرین عمده دلیل ولایت فقیه را حکم عقل معرفی کرده‌اند:

وقد تلخص مما ذكرنا ان العمدة في اثبات ولاية الفقهاء ايدهم الله جميعاً في امر الحكومة و نظم العباد هو الدليل العقلي الذي اوردناه في اول البحث موبداً بسيرة النبي و بعض الائمة الهادين عليهم السلام وما ذكره في بحث لزوم البعثة و لزوم نصب الامام عليه السلام بعد النبي صلى الله عليه و آله في علم الكلام ... (مكارم شیرازی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۱۱).

همچنین می‌توان مباحث بعضی دیگر از معاصرین را در همین راستا گنجاند که به ضرورت ولایت فقیه در عصر غیبت معتقدند؛ ولی دلالت اخبار را بر مدعا نارسا و ناتمام می‌دانند: «فتحصل أنه لادلالة في هذه الاخبار على ثبوت الولاية الثابتة للنبي والائمة عليهم السلام للفقهاء لا في زمان حضورهم و لا في زمن الغيبة» (آذری قمی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۳۵) تا به اینجا می‌رسد که باید در دو موضوع بحث کرد: الف) آنجا که ناهل امور مسلمانان را عهده‌دار شود؛ ب) آنجا که بخواهد انسان صالحی امور مسلمانان را تصدی کند.

در قسمت اول که ناهل بر مسند بنشینند، جای هیچ شک نیست که مورد رضایت شارع مقدس نیست. چگونه می‌توان باور کرد که شارع اسلام راضی باشد سرنوشت امور مسلمانان را ظالم و فاسق به دست گیرد، به خصوص اگر آلت دست بیگانه و ابزار کفار نیز باشد (درباره تضعیف اسلام و اهل ایمان و ترویج فسق و فجور...); زیرا این عناصر وابسته، دستاورد رسالت و تلاش ائمه اطهار عليهم السلام و شهدا و مسلمانان را بر باد داده و باعث تحریف اسلام و آشکارشدن بدعت‌ها می‌گردند، با اینکه شارع مقدس رسماً نهی کرده از رکون به ظالم

(هرگونه وابستگی و دل‌سپردگی و میل به ظالم که باشد) و فرمان رانده، بر کفر به طاغوت و اولیای شیطان و اعتصام به حبل‌الله و اخذ ولایت الهی و امر به معروف و نهی از منکر ... و شبهه‌ای نیست که با اقتدار ظالم حوزه اسلام ویران و مؤمنان خار و دشمنان فائق می‌شوند و کفر و فسق رونق می‌یابد. با توجه به این همه مفساد و مضار بر مسلمانان واجب می‌شود که ظالم را از اریکه قدرت به زیر کشند و قدرت را به دست انسان شایسته و صالحی بسپارند، حتی اگر در پیاده‌شدن این هدف، لازم باشد مقدمات حرامی هم پشت سر گذاشته شود؛ زیرا از باب تزاحم اهم و مهم، باید انتخاب اهم کرد.

اما در قسمت دوم که بخواهد انسان صالحی اقتدار را در مملکت اسلامی به دست گیرد. باز شبهه‌ای نیست که این امر از اهم مصالح مسلمانان است و جامعه را امنیت می‌بخشد و بلاد اسلامی را از گزند اشرار و کید کفار در امان می‌دارد. طبعاً خواسته شارع مقدس حفاظت و حمایت از چنین حاکم شایسته‌ای است - و براساس مباحث گذشته در این مقاله قدر متیقن از مجاز بودن چنین انسان صالحی فقیه عادل واجد شرایط است.

حال خواه شخصاً بر مسند بنشیند یا شخص صالحی را اذن تصدی بخشد. دیگران حق تضعیف او را ندارند، چراکه نتیجه‌اش اضرار به مؤمنان و نقض غرض مورد توجه شارع مقدس است، نه تنها حق تضعیف او را ندارند که باید از او همراهی و مساعدت نیز به عمل آورند، با حضور داوطلبانه در لشکر و سپاهی که تدارک می‌بینند، برای حفظ مرزهای مملکت اسلامی و با شرکت در نیروهایی که حفظ امنیت داخلی را برعهده دارند ... و اگر نیاز به امور مالی داشت و حفظ مملکت متوقف بود بر پرداخت زکات یا اموال تبرعی باید

پرداخته شود، همچنان‌که حاکم مملکت اسلامی حق دارد برای اداره مملکت از انفال استفاده کند و معادن را استخراج و دریاها و نزارها را تصرف کند، چراکه همه اینها ملک حکومت اسلامی است و این والی است که حق تصرف در آنها را دارد، همچنان‌که تدارک مرکز نشر فرهنگ اسلامی و علوم شریعت و معارف اسلامی از وظایف این حکومت است و همان‌گونه که مستفاد از پاره‌ای روایات است (حرّ عاملی، ۱۳۰۳، ج ۱۸، باب ۱۷، ح ۲) اجرای حدود و تعزیرات از رسالت‌های چنین فقیه عادل است؛ زیرا احدی حق ندارد مستقلاً وارد اجرای حدود و تعزیرات شود و این امر تنها از وظایف «من الیه‌الحکم» است که هم امام معصوم علیه السلام و هم نایب خاص او - همان فقیه عادل جامع‌الشرايط - را شامل می‌شود (ر.ک: تبریزی، ۱۳۸۷، صص ۹، ۳۶ و ۴۰، با اقتباس و ویرایش).

از عبارات مذکور چنین برمی‌آید که عمده دلیل برای حاکمیت فقیه عادل حکم عقل و بنای عقلا و جاودانی اسلام تا روز قیامت است.

نتیجه‌گیری

پس از بیان مقدمه مناصب سه‌گانه، فقیه جامع‌الشرايط مطرح شد و معلوم گشت که جایگاه بحث در این تحقیق، منصب سوم است که عبارت باشد از ولایت تصرف و از آنجا که ولایت فقیه، نشأت گرفته از ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام ثابت است. سپس هر دو قسم ولایت تصرف، نسبت به فقیه جامع‌الشرايط مطرح و به دیدگاه شیخ انصاری اشاره شد که از نظر ایشان، گرچه ولایت تصرف به معنای اول، آنچنان‌که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام ثابت است برای فقیه عادل در عصر غیبت ثابت نیست؛ ولی ولایت تصرف در سیمای دومش (اذن) به طور

مسلم برای فقیه عادل ثابت است و آنچه مورد حاجت است، در دوران غیبت کبرای امام عصر^ع، همین قسم از ولایت که حکومت اسلامی را مشروعیت می‌بخشد و جامعه اسلامی را از نابسامانی و تفرقه رهانیده و نظم و عدل را در جامعه حاکم و سلطه‌جو و تجاوز بیگانه را از حوزه مملکت اسلامی به دور می‌راند و اهداف مقدسی که در عصر رسول مکرم اسلام و ائمه هدی^ع با حاکمیت آنان می‌بایست تحقق پذیرد، در عصر غیبت توسط فقیه عادل باید عملی شود و همچنان که مردم موظف بودند از پیامبر^ص و ائمه معصوم^ع حمایت کنند، وظیفه دارند پشتیبان فقیه عادل باشند و او را در انجام رسالت‌هایش پشتیبانی کنند؛ پس از فراغت از دیدگاه شیخ در مسئله ولایت فقیه، نگرشی به سایر انظار داشتیم و با مقایسه به نقطه اشتراک و جایگاه اختلاف میان شیخ انصاری و دیگر بزرگان از اهل نظر اشاره کردیم و از این بیان نیز نتیجه گرفتیم که علامه محقق و فقیه مدقق شیخ مرتضی انصاری در زمره معتقدان به ولایت فقیه است و آنچه بر سر زبان‌ها افتاده که ایشان منکر ولایت فقیه‌اند، اساس و اعتباری ندارد. در پایان متذکر شدیم که حتی با نارسایی اخبار باب و عدم دلالت آنها بر ولایت فقیه می‌توانیم از طرق دیگر (دلیل عقلی، بنای عقلا روش و سیره حکومتی پیامبر^ص و امیر مؤمنان^ع) معتقد به ولایت فقیه شویم و سر ادعای اجماع در مسئله با اینکه فقهای عظام در استتاج مطلب از اخبار متفق‌القول نیستند، تکیه‌داشتن آنان بر مبانی دیگر مسئله است.

منابع و مأخذ

١. آذری قمی، احمد؛ **المکاسب المحرمة**؛ قم: دارالعلم، ١٤١٥ق.
٢. —؛ **المکاسب المحرمة**؛ قم: دارالعلم، ج ٣، ١٤١٥ق.
٣. آملی، محمد تقی؛ **المکاسب و البیع**؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٣ق.
٤. امینی، عبدالحسین؛ **الغدیر**؛ تهران: بنیاد بعثت، ١٣٧٤.
٥. ابن بابویه، محمد بن علی؛ **عیون اخبار الرضا**؛ تهران: [بی نا]، ١٢٧٥ق.
٦. بحر العلوم، بن محمد تقی؛ **بلغة الفقیه**؛ تهران: مکتب الصادق، ١٤٠٣ق.
٧. —؛ **بلغة الفقیه**؛ تهران: مکتب الصادق، ج ٣، ١٤٠٣ق.
٨. تبریزی، جواد؛ **ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب**؛ قم: دارالصدیقه الشهدی، ١٣٨٧.
٩. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ **وسائل الشیعه فی تحصیل احکام الشریعه**؛ تهران: [بی نا]، ١٠٣٣.
١٠. خمینی، سید روح الله؛ **البیع**؛ ج ٢، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ١٣٧٦.
١١. نجفی (صاحب جواهر)، محمد حسن بن باقر؛ **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**؛ ج ١٥، تهران: خرسندی، ١٣٨٩.
١٢. —؛ **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**؛ ج ٢١، تهران: خرسندی، ١٣٨٩.

۱۳. —: رسالة في الزكاة والخمس؛ تهران: خرسندی، ۱۳۸۹.
۱۴. فیض الاسلام، علی نقی؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه؛ تهران: فقیه، ۱۳۷۸.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام [بی تا].
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الفروع من الکافی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، [بی تا].
۱۷. حرانی، ابن شعبه؛ تحف العقول؛ تهران: میر محمد صادق بن ابوالقاسم خوانساری، ۱۳۰۳.
۱۸. محمدباقر، محمد؛ بحار الانوار؛ تهران: محمدحسین تاجر کاشانی، ۱۳۱۵.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر؛ انوار الفقاهه؛ قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب علیه السلام، ۱۴۱۳ق.
۲۰. منتظری، حسینعلی؛ البدر الزهرا فی صلاة الجمعة و المسافر تقرير لما افادة و القاة فی المسئلتین حسین البروجردی الطباطبائی؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲.
۲۱. نراقی، احمد بن محمد مهدی؛ عوائد الايام؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۲. نوری طبرسی، میرزا حسین؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ قم: موسسه آل البيت، ۱۴۰۷.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی